

## دیه اعضای درونی

□ علی شریفی \*

### چکیده

راجع به دیه اعضای درونی این مطلب باید در نظر گرفته شود که بر اساس یک مبنا که مبنای مرحوم خوانساری و بعضی دیگر از فقهاء است، اصولاً ما چیزی به نام ارش ( خسارت غیر مقدر) نداریم، میزان خسارت همه جراحات در شرع مقدر است، در نهایت بعضی از تقدیرات به دست ما نرسیده است. این دسته از فقهاء به احادیثی مانند کتاب جفر و جامعه و... که در آنها حتی ارش خدش هم وجود دارد و نیز پاره ای از احادیثی که در آنها کلمه « ارش» به « دیه » و بر عکس اطلاق شده است، تمسک می کنند.

بر اساس این دیدگاه که البته دیدگاه غیر غالب می باشد، نسبت به آن دسته از جراحاتی که دیه مقدر آنها به دست ما نرسیده است، راه هایی وجود دارد برای تعیین دیه که یکی از این راه ها ارجاع به کارشناس ( پزشکی قانونی) بر اساس اقرب الظنون است. چون دیدگاه عبد انگاری علاوه بر اینکه دلیل ندارد فعلاً کار آیی ندارد. دیدگاه ارجاع به عدلین، ارجاع به حاکم به عنوان راه هایی جایگزین، نسبت به ارجاع به کارشناس از احتمال اصابه کمتری برخوردار اند. البته از پیامدهای این دیدگاه استفاده حد اکثری از عمومات و اطلاق دیات است، زیرا شاید بیان به همین عام یا اطلاق صورت گرفته باشد.

نوشته حاضر بر اساس این دیدگاه تنظیم نشده است. بلکه بر اساس دیدگاه مشهور که می گوید خسارتهای بدنی بر دو قسم ( مقدر و غیر مقدر ) است تنظیم گردیده است.

## مقدمه

گسترش دانش بشری عرصه های جدیدی را فرا روی فقه گشوده است که در گذشته یا هیچ سابقه ای نداشته است یا کمتر مورد توجه بوده است. دیه اعضای داخلی بدن انسان یکی از این عرصه ها است. در گذشته به دلیل اینکه از بین رفتن اعضای داخلی بدن با مرگ شخص آسیب دیده مساوی بود، نیازی به طرح بحث دیه این اعضا وجود نداشت. به همین دلیل مشاهده می شود که در فقه با اینکه نسبت به اعضای بیرونی بدن با جزئیات بسیار دقیق به قانونگذاری پرداخته شده است، از تعیین دیه اعضای داخلی بدن چیزی دیده نمی شود. اما امروزه این امکان به وجود آمده است که علی رغم فقدان برخی از اعضای داخلی بدن انسان بتواند به زندگی خود ادامه دهد. اکنون پزشکی که مطرح می شود این است که آیا می توان با استفاده از قواعد عمومی دیات دیه این اعضا را نیز تعیین نمود یا خیر؟ در صورتی که پاسخ منفی باشد میزان خسارت وارده چگونه باید بررسی گردد؛ آیا وظیفه ارش است و نحوه تعیین آن چگونه خواهد بود؟

## رویه فعلی در قانون مجازات ایران

قانون مجازات ایران به تبعیت از فقه شیعه به تعیین دیه اعضای داخلی بدن انسان پرداخته است، (ن.ک: فخر المحققین، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ۱۳۸۷/ش ج ۴، ص ۷۱۷). اما از اطلاق یا عموم برخی مواد این قانون چنین استنباط می گردد که در مورد اعضای داخلی باید قائل به ارش شد. مثلاً ماده ۳۶۷ ق.م.ا مصوب ۱۳۷۰ مقرر می دارد: «هر جنایتی که بر عضو کسی وارد شود و شرعاً مقدار خاصی بعنوان دیه برای آن تعیین نشده باشد جانی باید ارش بپردازد». از عموم این ماده استفاده می شود که در اعضای داخلی بدن نیز دیه وجود ندارد و باید ارش پرداخت شود. بر همین اساس رویه معمول محاکم ایران این است که موارد ارش را به پزشکی قانونی به عنوان مرجع کارشناسی آسیب های بدنی ناشی از جنایت ارجاع می دهند و این نهاد نیز بر اساس فاکتورهایی که از تلفیق قانون با یافته های پزشکی نوین بدست آمده است، به تعیین میزان ارش و خسارتی که باید پرداخت شود مبادرت می کند. این فاکتورها در مورد اعضای داخلی به صورت کلی عبارت اند از:

۱. تعیین درصدی از دیه کامل بر اساس جراحات یا صدمات (ارش جنایت)
  ۲. تعیین درصدی از دیه کامل بر اساس نقص عضو ایجاد شده (ارش نقص عضو)
- بر این اساس اگر آسیب وارده از نوع جراحی باشد و جراحی از آن دسته جراحاتی باشد که برای آن دیه مقدر وجود ندارد، نسبت آن جراحی به دیه کامل سنجیده می شود. برای این کار فاکتورهایی در نظر گرفته می شود که عمدتاً عبارت است از: میزان تأثیر جراحی بر وضعیت کاری شخص، میزان سن آسیب دیده، میزان آسیبی که بر شخص وارد گردیده است.
- اگر آسیب وارده از نوع نقص عضو باشد فاکتور دیگری به فاکتورهای فوق اضافه می شود و آن اینکه درصد نقص عضو نسبت به کل بدن ( $wpi = \text{whole person impairment}$ ) نیز محاسبه می شود. این کار از طریق میزان تأثیر گذاری نقص وارده بر عملکرد آن عضو در فعالیت های روز مره سنجیده می شود. به عنوان نمونه مقرر گردیده است که:
- الف) حد اکثر میزان مجاز نقص عضو نسبت به کل بدن (WPI) در اندامهای فوقانی، هر اندام شصت در صد (۶۰%) باشد؛ و
- ب) حد اکثر میزان مجاز نقص عضو نسبت به کل بدن در اندامهای تحتانی (EPI) هر اندام چهل درصد (۴۰%) باشد. (بر گرفته از: جمشیدی، مجید، دیه و ارش، ۱۳۹۰، ص ۵۲ و ۵۳).
- بنابراین اگر جراحی به دست کسی وارد گردد و بر اثر آن جراحی آسیبی به دست وارد شود که از قدرت حرکت آن کاسته شود، یا مانند سابق کارایی نداشته باشد، علاوه بر دیه جراحی وارده، ارش از کار افتادگی آن دست نیز محاسبه می شود. برای این کار ابتدا محاسبه می شود که چند درصد از قدرت کارایی دست از بین رفته است؛ در قدم بعدی میزان کارایی دست در عملکرد روزانه نسبت به کل بدن محاسبه می گردد و در قدم سوم نسبت آن با کل دیه محاسبه می شود. و آنگاه کسری به عنوان ارش جنایت معرفی می گردد. قابل تذکر اینکه همواره چنین نیست که درصد میزان ارش از دیه کامل کمتر باشد. بلکه ممکن است چند برابر دیه کامل نیز محاسبه گردد که این مسئله، چنانکه خواهد آمد، در اندامهای داخلی بیشتر مصداق دارد.
- این فرمول در مورد اعضای داخلی نیز به کار بسته می شود. مطابق گزارش آقای جمشیدی: «آسیبهای احشایی مانند آسیبهای قلبی، ریوی، راه تنفسی، عروق، معده، روده های بزرگ و

کوچک، کبد، کیسه صفرا، لوزالمعده، طحال، کلیه ها، مجاری حالب، مثانه، در مردان بیضه و دستگاه تناسلی، در زنان رحم، تخمدانها، دستگاه تناسلی خارجی، ضعف جدار شکم و لگن و سینه به دلیل عمل جراحی که در هر مورد میزان درصد نقص عضو و ضعف دائم عضو از نظر ضعف فیزیولوژیک و عدم کار آیی، تشخیص و مطابق آن ارش تعیین می گردد. برای مثال اگر به دلیل خون ریزی داخل حفره جنب پس از اصابت گلوله یا چاقو، ظرفیت تنفسی به علت چسبندگی ریه به جنب محدود گردد و با آزمایشها معلوم شود ده درصد ظرفیت کل تنفس از دست رفته است، ارشی معادل ده درصد دیه کامل تعیین می گردد که باید ارش ضعف جدار سینه را هم محاسبه و به آن اضافه کرد.» (همان، ص ۳۶)

چنانکه ملاحظه می گردد، متخصصین پزشکی قانونی کل تنفس را دیه کامل فرض کرده اند و برای درصد آن به حساب دیه ارش تعیین کرده اند. همین فرمول را در مورد روده ها نیز اعمال کرده اند. به عنوان مثال اگر گلوله ای داخل شکم وارد شود و موجب آسیب روده ها گردد و قسمتی از روده ها برداشته شود به طوری که برای آن پانزده درصد نقص عضو تشخیص دهیم با در نظر گرفتن ارش ضعف دایم جدار شکم، که در اثر بریدگی جراحی و جوش خورد آن جدار شکم قوام و استحکام عادی خود را از دست می دهد حد اقل ده درصد نقص عضو است، ارش حاصل نتیجه جمع این دو میزان درصد نقص، یعنی ۱۵+۱۰ مساوی بیست و پنج درصد دیه کامل می گردد. (همان)

باید یاد آور شد که مقصود از نقص عضو کسری از طول روده نیست. بلکه همانگونه که قبلاً نیز یاد آوری شد، میزان نقص و آسیبی که به شخص در قیاس با کار آیی کل بدن وارد می شود در نظر گرفته می شود.

در این فرمول، همانگونه که گفته شد، میزان سن شخص آسیب دیده نیز لحاظ می شود. به عنوان مثال برداشتن طحال در یک نو جوان بیست و پنج درصد ارش دارد که با اضافه کردن ضعف جدار شکم (حد اقل ده درصد) به آن ۲۵+۱۰ مساوی ۳۵ درصد دیه کامل ارش تعیین می گردد. اما برداشتن طحال در کودکان ۳۰ درصد، در سنین متوسط بیست درصد، در سالمندان پانزده درصد تعیین می گردد. (همان، ص ۳۷) همین فاکتور در برداشتن رحم زن نیز لحاظ می شود،

به گونه ای که برداشتن رحم در پیر زن یائسه با محاسبه نقص هورمونی و یا فقدان لذت جماع تا یک سوم دیه کامل تعیین می گردد. اما در دختران جوان اگر رحم و تخمدانها برداشته شده باشد تا دو دیه کامل زن می تواند ارش داشته باشد. بر این مسئله منافع باروری نیز محاسبه می شود. به عنوان مثال اگر زن قبل از جنایت صاحب فرزند شده باشد به تعداد فرزندانی که به دنیا آورد است هر فرزند به میزان پانزده درصد موجب کاهش میزان ارش می شود. (همان، ۳۸)

اکنون پرسشی که مطرح است این است که مبانی فقهی این ارش انگاری نسبت به اعضای درونی چیست و آیا نمی توان نسبت به اعضای درونی همانند اعضای بیرونی قائل به دیه شد؟ در حال حاضر تنها مستندی که می توان از آن برای اثبات دیه اعضای درونی استفاده کرده قاعده «کُلِّ مَا فِي الْإِنْسَانِ مِنْهُ أَثْنَانُ فَفِيهِ الدِّيَةُ...» است که در این نوشته سعی شده است به آن پرداخته شده زوایای آن واکاوی شود.

### قاعده کل ما فی الانسان اثنان ففیه الدیه

در فقه شیعه قاعده وجود دارد با این مضمون که «هر عضو انسان که جفت باشد در قطع آن دیه کامل دو در قطع یکی از آن دو نصف دیه است، و هر عضو که یکی باشد در قطع آن دیه کامل است». فقهاء از دیر باز به این قاعده ملتزم بوده به مضمون آن فتوا داده اند. به عنوان مثال: شیخ صدوق در الهدایة فی الاصول و الفروع می گوید: «کَلِمَا فِي الْإِنْسَانِ أَثْنَانُ فَفِيهَا الدِّيَةُ وَفِي أَحَدِهِمَا نِصْفُ الدِّيَةِ وَ مَا كَانَ وَاحِدًا فَفِيهِ الدِّيَةُ». (صدوق، الهدایة فی الاصول و الفروع، ۱۴۱۸، ص ۲۹۹). شیخ طوسی در خلاف روایات وارده در این باب را مورد اجماع فرقه امامیه می داند. (طوسی، الخلاف، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۵۷). و در نهایت آن را تأیید می کند. (طوسی، محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ۱۴۰۰ ق ص ۷۷۰). شیخ مفید در المقنعه (مفید، المقنعه، ۱۴۱۳، ص ۷۵۴).

ابن ادريس در سرائر، (ابن ادريس حلی، محمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۳۹۵). علامه در تحریر (علامه حلی، ، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، ج ۵، ص ۵۸۷). شهید در مسالک (شهید ثانی، عاملی، زین الدین، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص

(۴۲۷). و از متأخرین صاحب جواهر (نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۴۳، ص ۱۸۱). و مرحوم خوئی (خوئی، ابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، ج ۲، ص ۳۴۷). و بسیاری دیگر از فقهاء این قاعده را پذیرفته به مضمون آن فتوا داده اند. آیا از این قاعده می توان برای تعیین دیه اعضاء درونی انسان نیز اسفاده کرد؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است ابتدا مستندات این قاعده را بر رسی کنیم (الف) و سپس نظریات فقهاء را پیرامون این قاعده مورد بحث قرار دهیم (ب) و آنگه نظر مختار را مطرح نماییم (ج).

### الف) مستندات قاعده

در مجموع دو روایت صریح و یک دسته روایات غیر صریح به این قاعده پرداخته است.

۱. صحیحہ عبد الله بن سنان: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ مِنْهُ اثْنَانِ فِيهِ الْوَاحِدُ نِصْفُ الدِّيَةِ مِثْلُ الْيَدَيْنِ وَالْعَيْنَيْنِ قَالَ فَقُلْتُ رَجُلٌ قُتِلَتْ عَيْنُهُ قَالَ نِصْفُ الدِّيَةِ قُلْتُ فَرَجُلٌ قُطِعَتْ يَدُهُ قَالَ فِيهِ نِصْفُ الدِّيَةِ قُلْتُ فَرَجُلٌ ذَهَبَتْ إِحْدَى بَيَاضَتَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَتْ الْبَسَارُ فِيهَا الدِّيَةُ قُلْتُ وَلِمَ أَلَيْسَ قُلْتُ مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ اثْنَانِ فِيهِ كُلُّ وَاحِدٍ نِصْفُ الدِّيَةِ قَالَ لِأَنَّ الْوَلَدَ مِنَ الْبَيْضَةِ الْيُسْرَى

این حدیث به لحاظ سندی صحیحہ است زیرا تمامی رجال آن امامی موثق اند. بلی در مورد ابراهیم ابن هاشم توثیق خاص نداریم، اما وجوه بسیاری بر جلالت و وثاقت ایشان وجود دارد که از محل بحث ما خارج است. آنچه در این روایت مورد بحث است ذیل حدیث است که نسبت به دیه بیضه چپ دو ثلث دیه را معین کرده است. این ذیل هم در نقل کافی آمده است و هم در نقل تهذیب. اما به لحاظ فتوایی اگر بتوانیم به این ذیل ملتزم شویم مشکلی را به وجود نمی آورد. زیرا در نهایت می شود از قبیل تخصیص متصل به عام که جلو انعقاد اطلاق نسبت به موردش را می گیرد. اما اگر این ذیل غیر قابل عمل باشد عمل به این روایت با دشواری مواجه می شود. زیرا حجیت آن مبتنی خواهد بود بر مسئله تبعیض در حجیت. آیا می توان به ذیل این حدیث عمل کرد؟

مرحوم علامه در تحریر این ذیل را قابل قبول نمی داند، لذا می گوید: «دو بیضه بالاجماع دیه کامل دارد، هریک از آن دو نصف دیه دارد. اما در روایت حسنه عبد الله بن سنان از امام صادق ع

آمده است که در بیضه چپ دو سوم دیه و برای بیضه راست یک سوم دیه است؛ چون ولد از بیضه چپ می آید. اما شیخ مفید رض گفته است که در هر یک نصف دیه است. گاهی گفته می شود که در چپ دو سوم دیه است و در راست یک سوم چون در بیضه چپ ولد است و با فساد آن عقیم شدن محقق می شود. سپس شیخ مفید ادامه می دهد: این مطلبی است که روایت صحیحی برای آن برای من ثابت نشده است» (تحریر الاحکام الشرعیه، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۵۹۸) ایشان در کتاب مختلف الشیعه راجع به محتوای ذیل روایت ابن سنان چند قول را نقل می کند:

۱. از شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ صدوق در مقنع، ابو الصلاح حلبی، و صاحب کتاب الکامل، و ابن ادریس به عنون مخالفان با این ذیل نام می برد؛ هرچند شیخ صدوق به روایت من لا یحضره الفقیه هم اشاره کرده است.

۲. از ابن جنید نقل می کند که گفته است در بیضه چپ دیه کامل است، چون ولد از بیضه چپ است و در بیضه راست نصف دیه است.

۳. قاضی ابن براج در مهذب گفته است اگر بیضه چپ باشد نصف و اگر راست باشد دو سوم؛ چون ولد از آن است.

۴. از ابن حمزه نقل می کند که دقیقاً بر اساس مضمون این ذیل فتوا داده است، یعنی در بیضه چپ دو سوم و در بیضه راست یک سوم. در نهایت خود علامه نیز با همین سخن ابن حمزه موافقت می کند و برای آن اینگونه استدلال می کند که چون این دو در منفعت باهم متفاوت اند در دیه هم متفاوت اند. و این روایت را بر روایتی که شیخ به آن استدلال کرده است با این مضمون که « ما فی البدن منه اثنان ففیہ الدیه » ترجیح می دهد. (علامه حلّی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعه، بیته، ج ۹، ص ۳۹۹ و ۴۰۰).

جمال الدین حلّی صاحب المهذب البارع قول پنجمی را از قطب رواندی نقل می کند مبنی بر اینکه باید تفصیل داد بین پیر مردی که امید به جماع ندارد و جوان؛ در اوّلی برای هر بیضه نصف و در دومی برای بیضه چپ دو سوم و برای بیضه راست یک سوم. و گفته است که این تفصیل حاصل جمع بین دو دسته روایات است. ( حلّی، جمال الدین احمد، المهذب البارع، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۳۴۴). اما صاحب مهذب از اطباء نقل کرده است که اینکه ولد از بیضه چپ باشد

درست نیست. وجاحظ در کتاب الحيوان اين مطلب را به اهل سنت نسبت داده است. (همان، ج ۵، ص ۳۴۶) شهيد در روضه هم اين انكار بعض الاطباء را نقل می کند و محشی آن مرحوم کلاتر در پاورقی مدعی است که من با پزشکان حاذق در اين موضوع صحبت کردم و همگی تصريح کردند که اينها در همه وظايف، از جمله کميت منی و کيفيت آن مساوی عمل می کنند. و در پايان حديث را با ارسال و ضعف سند ردّ می کند. (شهيد ثانی، زين الدين، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (محشی کلاتر)، ۱۴۰۱، ج ۱۰، ص ۲۳۸).

شهيد در مسالك نیز می گوید: اگر ثابت شود که ائمه گفته اند ولد از بيضه چپ است ما پذيريم اما اين گفته ثابت نیست. (شهيد ثانی، مسالك الافهام، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۴۳۶) محقق اردبیلی در مجمع الفائده و البرهان احتمال می دهد که از چپ بودن ولد اکثري باشد، چنانکه در همه علل شرايع به حالت اکثر نظر می شود و در نتیجه بين کلام ايشان و کلام اطباء منافاتی وجود نداشته باشد. (اردبیلی، احمد، مجمع الفائده و البرهان، ۱۴۰۳، ج ۱۴، ص ۴۱۵) مرحوم آقای خوئی نیز ضمن تأييد عدم صحت اين ذيل روايت و عدم تطابق آن با آنچه که از اطباء نقل می شود، صحيحه را در مقام معارضه با معتبره ظريف ساقط شده می داند. (مبانی تکملة المنهاج، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۳۹۰)

به هر حال، به نظر می رسد که اين ذيل، روايت را با مشکل مواجه می کند و اگر مبنای تبعيض در حجيت را پذيريم کل روايت محل تأمل می شود. نکته ديگری که در مورد اين روايت وجود دارد اين است که تنها حکم اعضاء زوج را بيان کرده است، آنهم به اين صورت که گفته است در یکی از آنها نصف ديه است. نگفته است که در دوتای آن یک ديه کامل است. اما به نظر می رسد اين نکته مشکل ساز نباشد، چون به کمک روايات ديگر می توان نصف ديگر را نیز ثابت کرد.

۲. صحيحه هشام: الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ اثْنَانِ فَفِيهِمَا الدِّيَّةُ وَفِي أَحَدِهِمَا نِصْفُ الدِّيَّةِ وَمَا كَانَ وَاحِدًا فَفِيهِ الدِّيَّةُ روايت به لحاظ سندی صحيحه است، هرچند محمد بن خالد مورد بحث است و نجاشی او را تضعيف کرده است. (نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۳۵، ۰) ولی شيخ

طوسی او را ثقه می داند. (طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، ۱۴۲۷، ص ۳۶۳). ولی ظاهراً وجه تضعیف ایشان چنانکه از نقل ابن غضائری دانسته می شود اعتمادش بر مراسیل و نقل از ضعفاء است که در مورد روایت ما مشکلی را ایجاد نمی کند. زیرا مرویه عنه شخصیت بزرگی مانند ابن ابی عمیر است.

مشکلی که در این روایت وجود دارد این است که معلوم نیست جمله فوق روایت است یا هشام از شخص دیگری نقل کرده است. زیرا نگفته که از کدام امام نقل کرده است. ولی این اشکال وجهی ندارد زیرا اولاً در نقل فقیه مرویه عنه هشام بن سالم معلوم است که امام صادق ع است. (صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۱۳۳) و ثانیاً جلالت شخصی مانند هشام اقتضاء نمی کند که از غیر معصوم نقل کند. به لحاظ دلالتی این حدیث مشکلی ندارد و با توجه به استفاده از لفظ "کل" مقصود فقها را ثابت می کند.

۳. علاوه بر این دو روایت که مسئله را به صورت یک قاعده مطرح کرده است، روایات بسیاری وجود دارد که در واقع تطبیق این قاعده بر مورد است. به این صورت که دیه تک تک اعضای زوج و فرد بدن انسان را معین کرده است و همین قاعده را رعایت کرده است. مثلاً در مورد دست گفته شده است که یک دست نصف دیه و دو دست دیه کامل دارد. در مورد چشم، گوش، بینی، لبها و... همین مسئله رعایت شده است. از مجموع این روایات نیز شاید بتوان استفاده کرد که فی الجمله قاعده مسلم است.

## ب) اقوال در مسئله

این فرع در کتب فقهاء متقدم مطرح نگردیده است، اما در میان فقهاء متأخر مطابق گزارش دکتر احمد حاجی ده آبادی راجع به شمول یا عدم شمول این قاعده نسبت به اعضای داخلی سه نظریه وجود دارد.

۱. اکثریت فقهاء این قاعده را شامل اعضای داخلی هم می دانند که از آن میان می توان به مرحوم سید عبد الاعلی سبزواری، و آیت الله بهجت، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی و صانعی نام برد.

مستند این دسته از فقهاء عبارت است از عموم و اطلاق در روایت فوق. مرحوم سبزواری می گوید: «ظهور وضعی قاعده که مشتمل بر لفظ "کل" است شامل تمام اجزاء، اعم از خارجی و داخلی - و منافع و غیر آن دو در انسان می شود. این ادعا که قاعده اختصاص به اعضای جسمانی خارجی دارد با ظاهر عموم و اطلاق کلمات سازگار نیست. هرچند که احتیاط در تصالح در منافع است.» (سبزواری، سید عبد الاعلی، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۷۲).

آیت الله مکارم شیرازی در استفتایی که از ایشان صورت گرفته و در سایت ایشان موجود است، در پاسخ به این سوال که: آیا اعضای داخلی بدن دارای دیه مقرر و معین هستند یا ارش دارند؟ می نویسد: این اعضا مشمول ارش می باشند و قاعده وحدت و تعدد در این اعضا جاری نمی شود. (وب سایت آیت الله مکارم شیرازی به نشانی:

<http://makarem.ir/websites/farsi/estefta>) ولی ایشان در پاسخ به سوالی در مورد دیه کلیه گفته است: در مورد کلیه حکم دیه کامل جاری می شود. چون موجب هلاکت می شود و در مورد یک کلیه نیز احتیاط واجب آنست که نصف دیه را بپردازند. (همان) که این دیدگاه حکایت از توقف ایشان در مقام فتوا دارد و با پاسخ سوال قبل و نیز با آنچه که در مجموعه آراء مشورتی قوه قضائیه از ایشان نقل شده است سازگار نمی باشد. ایشان در مورد دیه طحال می گوید: هرگاه از بیرون جراحی بر طحال وارد گردد، دیه جائفه دارد (و آن ثلث دیه کامل است) و اگر جراحی در ظاهر وجود نداشته باشد و تنها از طریق ضربه یا مانند آن نقصی در طحال وارد شود، باید کارشناسان مقدار نقص عضو را تعیین کرده و با مجموع دیه کامله انسان سنجیده و دیه را حساب کنند. (مکارم شیرازی، ناصر، استفتانات جدید، بیتا، ج ۱، ص ۳۹۸).

این تعبیر نیز می رساند که ایشان شمول قاعده نسبت به اعضای درونی را قبول ندارند. زیرا در صورت ورود جرح از بیرون دیه طحال را در دیه جائفه متداخل دانسته اند و در صورت عدم ورود جرح از بیرون تنها به ارش قائل شده اند. ایشان در استفتانات شان به این امر تصریح کرده اند. استفتانات جدید مکارم، ج ۳، ص ۴۶۲)

در مجموع نوعی اضطراب در کلمات ایشان مشاهده می شود که احتمالاً ناشی از تبدل رأی باشد.

از ظاهر فرمایش آیت الله فاضل لنکرانی بر می آید که ایشان طحال را متعلق دیه می دانند و نه ارش. (فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل، بیتا، ج ۱، ص ۵۳۷). این قلم به آراء بقیه مراجع دست نیافتیم. اما صحت و سقم این نظر و نیز مبنایی که بر آن استوار است در بخش بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

آیت الله بهجت در پاسخ به سؤالی که می پرسد: آیا حکم دیه در اعضای ظاهری که زوج می باشد (مانند دست و پا) در اعضای داخلی زوج (مانند کلیه) جاری است؟ پاسخ می دهد: ظاهراً جاری است، مثلاً در از بین بردن يك کلیه نصف دیه است. (بهجت، محمد تقی، استفتائات بهجت، ۱۴۲۸، ج ۴، ص ۴۸۹).

آیت الله منتظری در پاسخ استفتاء دادگاه کیفری یک تبریز چنین اظهار می کند:  
س: در روایتها وارد شده دیه هر عضوی که در بدن، زوج است زمانی که یکی از آن عضوها از بین برود نصف دیه است و آن عضوی که در بدن تنهاست زمانی که از بدن زایل شود تمام دیه است آیا این حکم به نظر حضرتعالی مختص به اعضاء ظاهری است و یا اعضاء باطنی (داخلی) را هم شامل می باشد؟

جواب: ظاهراً فرق ندارد مگر اینکه بیشتر از دو تا باشد مثلاً در يك کلیه نصف دیه و در کبد تمام دیه ثابت می باشد ولی در غدد داخلی بدن، حکومت است. (منتظری، حسینعلی، رساله استفتائات، بیتا، ج ۱، ص ۲۷۶).

۳. دسته ای از فقهاء منکر شمول این قاعده نسبت به اعضای درونی شده اند. از ظاهر کلام مرحوم آقای منتظری، برخلاف آنچه که در بالا از ایشان نقل شد، موافقت با این دسته از فقهاء بدست می آید. مذکور در پاسخ به دیه طحال و اعطای باطنی این اعضاء را فاقد دیه مقدره می داند. (رساله استفتائات، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱).

آقای سید حسن مرعشی نیز معتقد است که قاعده مذکور شامل اعضای داخلی بدن نمی شود. خلاصه استدلال ایشان این است که: الف) قاعده فوق در مورد زوال عضو است و نه آسیب دیدن عضو. ب) در زمان صدور روایت زوال اعضای داخلی باعث مرگ مجنی علیه می گردید و احتمال زنده بودنش وجود نداشت. (اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و

الإبهام عن قواعد الأحكام، ۱۴۱۶، ج ۱۱، ص ۴۵۱) بنابراین، روایات فوق از شمول چنین اعضایی منصرف اند. اینکه در روایات ما نشانی از تعیین دیه نسبت به اعضای داخلی وجود ندارد خود حکایت از این انصراف دارد. (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، مجموعه نظریات مشورتی فقهی - در امور کیفری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۲۱) (به نقل از محمد حسن مرعشی، تقریرات درس فقه جزای). (

۳. برخی از فقها تفصیل داده اند بین اعضایی که فقدان آنها باعث مرگ می شود - مانند قلب - و اعضایی که فقدان آنها منجر به مرگ نمی شود - مانند کلیه - در مورد اول قائل به شمول قاعده اند، اما نسبت به دسته دوم قائل به ارش اند. آیت الله موسوی اردبیلی در استفتائی که از ایشان صورت گرفته است می گوید: به نظر این جانب، قاعده شامل اعضاي رئيسه داخلي مانند کلیه نیز می شود، چنان که شامل بعض امور ظاهري مانند حاجب [ابرو] نمی شود. اما اعضاي داخلي که مشمول این قاعده نباشند و سبب مرگ نشوند، محکوم به ارش می باشند. (همان، ص ۱۲۲)

دلیل این تفصیل معلوم نیست. زیرا اگر ایشان قائل به عمومیت قاعده هستند دلیلی بر اختصاص به اعضایی که باعث مرگ می شود وجود ندارد، اگر منصرف می دانند اعضای رئیسه در اولویت انصراف قرار دارند. شاید وجه نظر ایشان این باشد که فقدان اعضای رئیسه همانگونه که در گذشته موجب مرگ می گردید امروزه نیز موجب مرگ می گردد و در نتیجه دیه آنها دیه قتل است، اما اعضای غیر رئیسه چون موجب مرگ نمی شوند و از طرفی مشمول قاعده فوق هم نیستند، باید ارش پرداخت می شود. ولی این وجه خروج از فرض بحث است. زیرا فرض بر این است که قطع آن عضو منجر به مرگ نمی شود و جانی دیه عضو می پردازد نه دیه قتل.

### ج) نقد و بررسی ادله

هر دو روایت فوق عام اند؛ زیرا در روایت هشام از لفظ "کل" استفاده شده است و در روایت ابن سنان از لفظ "ما" که هر دو مفید عموم اند. (تبریزی، جواد بن علی، تنقیح مبانی الاحکام، کتاب الدیات، ص ۱۳۱). به همین دلیل فقیهان دسته اول، عموم عام را مستند فتوای شان قرار داده اند. فقیهان دسته دوم اگر بخواهند این عموم را رد کنند باید اثبات تخصیص کنند و به صرف ادعای انصراف اکتفا نکنند. زیرا در بحث عام و خاص اصولاً مسئله ای به نام انصراف وجود ندارد.

انصراف اگر تمام باشد در مطلقات می تواند مانع انعقاد اطلاق گردد اما نمی تواند مانع شمول عام نسبت به افرادش شود. بنابراین، سخن دکتر احمد حاجی که در مقام تأیید نظر فقیهان دسته اول ( موافقین ) کارساز نبودن قدر متیقن در مقام تخاطب را مطرح کرده اند، ( حاجی ده آبادی، قواعد فقه دیات، ۱۳۸۷، ص ۹۸ ) درست به نظر نمی رسد. زیرا قدرت متیقن در مقام تخاطب مانع از انعقاد اطلاق نیست، اما عموم عام نسبت به افرادش مطابق نظر اکثریت قریب به اتفاق اصولیین بالوضع است و به همین دلیل نوبت به بحث از قدر متیقن در مقام تخاطب نمی رسد. بنابراین، باید دید آیا نکته ای وجود دارد که بتوان از آن برای تخصیص این عام استفاده کرد. سه راه برای استفاده تخصیص به نظر می رسد که وجود داشته باشد:

### راه اول: خروج موضوعی اعضای داخلی از تحت عام

توضیح اینکه فقهاء دسته دوم معتقد اند اعضای داخلی از موضوع عام خارج اند زیرا در زمان صدور روایت فقدان آن اعضاء معمولاً موجب مرگ می شد، درحالیکه روایت راجع به اعضای صحبت می کند که علی رغم فقدان آنها امکان حیات وجود داشته باشد. بنابراین مصب موضوع عام "اعضائی است که با فقدان آنها امکان حیات وجود داشته باشد" و این اعضاء خارج از این "مصب" اند. در واقع با توجه به این قرینه ای که وجود دارد می توان محتوای موضوع عام را اینگونه باز نویسی کرد: کل ما فی الانسان من الاعضاء التي يمكن بقاء الحيات معها فاما كان منها اثنان ففیهما الدیه و فی احدهما نصف الدیه و ما کان واحدا ففیه الدیه.

هرچند این راه در کلمات فقهایمانند سید حسن مرعشی به صورت انصراف مطرح گردیده، اما سخن دقیق تر آنست که از آن به خروج موضوعی تعبیر شود.

به نظر می رسد این راه نا تمام است. زیرا این نکته که فقدان این اعضاء در زمان صدور روایت معمولاً به مرگ مجنی علیه می انجامیده است باعث خروج آنها از تحت عام نمی شود. بر این مطلب دو شاهد می توان اقامه نمود:

شاهد اول: اینکه جمله شرطیه مذکور (کلما فی الانسان من الاعضاء التي يمكن بقاء الحيات معها...) همانگونه که بر افراد فعلی صادق است، بر افراد تقدیری نیز صادق است. به عبارت

دیگر، تأویل آن جمله شرطیه به این صورت خواهد بود که: «کلما کان فی الانسان من الاعضاء التي يمكن بقاء الحياة مع فقدها فی هذا الزمان او فی ایّ زمان آخر...». بنابراین، فقدان اعضای داخلی هرچند در عصر صدور روایت معمولاً با زوال حیات همراه بوده است، اما غیر معقول نخواهد بود اگر بگوییم: روایت می خواهد بگوید که اگر شرایطی به وجود آمد که با فقدان آن اعضا امکان بقاء حیات وجود داشت، بازهم در هریک از دوتایی نصف دیه و در یکی دیه کامله است. حمل این معنا بر روایت غریب نیست.

شاهد دوم: اینکه اگر اعضای داخلی را از تحت کلام امام ع خارج بدانیم پیامدش این است امام ع دقیق سخن نگفته باشد. زیرا در این نکته که این اعضا معمولاً باعث مرگ مجنی علیه می شد، دو احتمال وجود دارد: احتمال نخست اینکه دیه این اعضا همان دیه قتل - به عنوان دیه قتل - است. از این رو امام نیازی ندیده است که جداگانه مطرح کند. زیرا روشن بوده است که با طرح دیه قتل نفس دیه اینها هم بیان شده است. این احتمال مردود است. زیرا روشن است که دیه مثلاً کلیه ها دیه قتل نیست. دیه قطع کلیه است. احتمال دوم این است که دیه این اعضا دیه قتل نیست، بلکه دیه مختص به خودشان را دارد، اما از آنجا که با فقدان اینها عملاً امکان حیات وجود نداشته است، طرح دیه برای آنها لغو بوده است و امام ع برای فرار از لغویت از بیان آن خود داری کرده است. این احتمال هرچند در ذات خود معقول است، اما در این صورت شایسته نبود که امام ع سخنش را به صورت عام بیان کند تا شائبه شمول نسبت به این اعضا به وجود آید. بلی اگر این عام را نفهموده بود، بلکه دیه تک تک اعضای خارجی را بیان می کرد، دیه اعضا داخلی را بیان نمی کرد، چون نیازی به آن نبود، کار خردمندانه ای بود. ولی طرح سخن به صورت عام شائبه افتادن به دام لغویت را تقویت می کند. مگر اینکه مدعی تخصیص به مخصص لَبّی باشیم که در راه دوم مطرح خواهد شد.

### راه دوم: وجود مخصص لَبّی

در این راه ادعا می شود که عموم عام اگر با یک قرینه لَبّی همراه باشد، تنها در غیر خاص ظهور پیدا می کند و از اول ظهورش در افراد مخصص منعقد نمی شود. در بحث مورد نظر ما این نکته

که با فقدان اعضای داخلی امکان حیات مجنی علیه وجود ندارد، بر ذهنیت عرف مخاطب این روایات تأثیر می‌گذارد و آنها از این "کلّ" اعضاء داخلی را نمی‌فهمند. به عبارت دیگر، قرینه فوق موجب انصراف لفظ "کل" (و نه تمام روایت) از اعضای داخلی شده به عنوان مخصص لّبی عمل می‌کند و حکم عام را به اعضای خارجی اختصاص می‌دهد. تفاوت این راه با راه قبل در این است که در این فرض علی‌رغم اینکه افراد خاص به لحاظ وضعی در تحت عام داخل است، اما ادعا می‌شود که تنها در مرحله ظهور استعمالی داخل در تحت عام است و در مرحله ظهور تصدیقی با قرینه متصله خارج می‌شود. - بر خلاف مخصص های منفصل که ظهور جدی را خارج می‌کند-. اما در راه اول اصولاً مصب عام از ابتدا در غیر افراد تخصیص خورده شکل می‌گیرد و نه در مرحله تصور و نه مرحله تصدیق در تحت عام داخل نیستند. شاید بتوان گفت راه اول از قبیل خروج تخصّصی است، اما راه دوم از قبیل خروج تخصیصی. به عبارت دیگر، در این فرض خروج اعضای داخلی از تحت عام حکمی است، بر خلاف راه اول که خروج موضوعی بود.

برای بررسی صحت و سقم این راه ناگزیر از طرح یک بحث اصولی هستیم. و آن اینکه مخصص لّبی با چه شرایطی مانع از انعقاد عموم عام و تخصیص ظهور تصدیقی می‌شود. مرحوم آخوند محمد کاظم خراسانی معتقد است که اگر مخصص لّبی به گونه ای واضح و ضروری باشد که اعتماد به آن برای خروج از تحت عام صحیح باشد، می‌تواند به عنوان مخصص عمل کرده موجب خروج حکمی افراد خاص از تحت عام گردد. مثل اینکه مخصص ما حکم عقل ضروری باشد. به عنوان مثال اگر مولا بگوید: "اکرم جیرانی" و ما یقین پیدا کنیم که مقصود مولی همسایه های ناصبی نیست. می‌توانیم با این حکم عقل عام مولی را تخصیص زده از اکرام همسایه های ناصبی خود داری کنیم. ولی اگر به این درجه از بداهت و ضرورت نباشد، و ما صرفاً احتمال بدهیم یا ظنّ حاصل شود به تخصیص در این فرض نمی‌توانیم عام را تخصیص بزنیم. چون این کار رفع ید از حجت به لا حجت است. به عنوان مثال اگر در مثال فوق شک کنیم که آیا همسایه های مسیحی مولا نیز داخل در عام اند یا خیر، و ما به اعتماد این شک خود از اکرام آنها خود داری کنیم، در این صورت معذور نخواهیم بود. (آخوند خراسانی، کفایة

الاصول، ۱۴۰۹، ص ۲۲۲).

محقق نائینی این سخن آخوند را نمی پذیرد و معتقد است لازم نیست مخصص لَبّی به آن اندازه از بداهت باشد که مولی در مقام بیان با اعتماد به آن از ذکر مخصص خود داری ورزد، بلکه همین مقدار که بتواند کاشف تقیید در مراد واقعی مولی باشد کافی است. بر این اساس اگر عقل از طریق فکر و اندیشه به مراد واقعی مولای پی ببرد و متوجه شود که مراد واقعی مولای نمی تواند عام باشد، این حکم عقلی نیز می تواند مخصص عام باشد. به عنوان مثال در روایت داریم که « لعن الله بنی امیه قاطبة » و ما می دانیم که این عام شامل مؤمنین از بنی امیه نمی شود. این علم ما از طریق کشف ملاک لعن بنی امیه که همان کفر ایشان است بدست می آید و ما می دانیم که این ملاک در مؤمنین وجود ندارد. این مخصص لَبّی نیز می تواند عام را تخصیص بزنند. (نائینی، اجود التقريرات، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۷۹).

اینکه در این نزاع حق با محقق نائینی است یا با محقق خراسانی برای بحث ما مفید نیست، زیرا حتی بر مذهب محقق نائینی نیز ما باید "احراز" تخصیص بشود تا بتوانیم دست از عموم عام برداریم. در نهایت بر مسلک محقق نائینی لازم نیست احراز لزوماً از طریق حکم عقل ضروری صورت گیرد، بلکه از هر طریق که تقیید احراز شود کافی است. اکنون پرسش این است که آیا در مسئله مورد بحث ما احراز تخصیص با مخصص لَبّی صورت گرفته است یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا خروج اعضای داخلی بدن از تحت عام به آن حد از وضوح بوده است که بتوانیم به مولی استناد بدهیم و مدعی شویم که مولی فرمود: اعضای بدن انسان، به استثنای اعضای داخلی، اگر دو تا بودند برای هر کدام نصف دیه و اگر یکی بودند دیه کامله دارد، یا اینکه تنها در حد سکوت می توانیم به مولی استناد دهیم؟

واقع امر این است که بر مسلک محقق خراسانی نمی توانیم قائل به تخصیص عام شویم، زیرا اگر این حکم عقل از نوع حکم عقل بدیهی بود که اعتماد مولی به مخصص بودن آن کافی بود، نباید مسئله مورد اختلاف واقع می شد. وجود اختلاف میان مراجع کاشف است از اینکه مسئله واضح نبوده است.

ممکن است گفته شود که این اختلاف در عصر تشریع (عصر صدور روایات) نبوده است، به

همین دلیل ما در هیچ روایت یا فتوای فقهی گزارشی از عمومیت قاعده نسبت به اعضای داخلی در دست نداریم. این مسئله نشان می دهد که فهم اصحاب از این قاعده خاص بوده است. پس می توان مدعی شد که در عصر صدور روایات حکم عقل بدیهی بر عدم عمومیت قاعده نسبت به اعضای داخلی وجود داشته است.

اما این اشکال وارد نیست، زیرا عدم اختلاف در عصر صدور روایات به دلیل عدم توجه عموم مردم و فقهاء اصحاب نسبت به دیه اعضای درونی شکل گرفته است. و ما می دانیم که عدم توجه انسانهای متعارف با فهم متعارف نمی تواند مانع از عمومیت خطاب ائمه که بنا بر فرض، عالم به مسائل همه ازمنه بوده اند و احکامی که جعل می کرده اند مقید به زمان خاص نمی گردیده است، شود. مگر اینکه قائل به محدودیت زمانی تشریعات ائمه شویم که بر اساس مبانی مذهبی قابل التزام نیست.

اما بر مسلک محقق نائینی مسئله اندکی متفاوت تر است، زیرا احراز تخصیص با مخصص لُبّی ظابطه خاصی ندارد و بیشتر به فهم افراد بستگی پیدا می کند. ما می دانیم که مسئله ما نه از قبیل حکم عقل بدیهی است که آخوند می گفت و نه از قبیل تحصیل ملاک قطعی حکم - که عمده مثال مورد نظر محقق نائینی بود - مسئله ما وجود یک قرینه است مبنی بر اینکه دیه اعضای درونی چون غالباً به مرگ افراد منجر می شد، مبتلا به نبود تا لازم باشد ائمه (ع) به بیان آن پردازند. اگر این قرینه برای کسی ایجاد اطمینان بکند می تواند وجود مخصص لبّی را "محرز" بکند، اما اگر ایجاد اطمینان نکند، احراز صورت نمی گیرد. اینکه در کلمات فقهاء اضطراب وجود دارد نیز ناشی از همین وجود و عدم وجود اطمینان است. از دید این قلم هرچند قرینه فوق نمی تواند موجب اطمینان به تخصیص عام گردد، ولی این توانایی را دارد که عام را مجمل کند. این دیدگاه البته بر اساس ضوابط اصولی رایج قابل قبول نیست. زیرا از دید فقهاء عام حجت است و از حجت جز با حجت نمی توان رفع ید کرد. از آنجا که حجت بر خلاف عام ثابت نیست، عموم عام مستند فتوا خواهد بود. ولی از دید این حقیر فرض دیگری نیز متصور است و آن اینکه مخصص ثابت نشود اما عموم عام با اجمال رو برو شود.

## راه سوم: دیدگاه مختار

به نظر می‌رسد که دیدگاه اجمال عام قابل بررسی باشد. توضیح اینکه، ما در بحث سرایت اجمال خاص به عام این بحث را داریم که اجمال خاص یا به دلیل اجمال در مفهوم است یا به دلیل اجمال در مصداق. در هر دو فرض یا مخصص منفصل است یا متصل. در هر چهار فرض یا دوران بین اقل و اکثر است یا بین متاینین. در فرض اینکه مخصص اجمال مفهومی داشته باشد و از نوع متصل باشد، چه دروان بین اقل و اکثر باشد یا بین متاینین، اصولیین گفته‌اند عام از حجیت ساقط می‌شود. زیرا مخصص متصل مانع از انعقاد عام در عموم می‌شود. (مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، ج ۱، بیتا، ج ۱، ص ۱۴۸). در صورتی که شبهه مصداقی باشد و متصل بازهم برخی از اصولیین معتقد اند که موجب اجمال عام می‌شود. (همان، ص ۱۵۱)

ما از این بحث استفاده می‌کنیم و معتقدیم که حتی اگر اصل وجود تخصیص محرز نباشد اما قرینه‌ای وجود داشته باشد که انعقاد عموم برای عام را با تردید مواجه سازد، با همان بیانی که در مخصص متصل گفته می‌شود، عام مجمل می‌شود. به عبارت دیگر، اگر با وجود مخصص امکان اجمال عام و تبدیل شدن آن به "لا حجت" وجود دارد، ثابت می‌شود که عام اینگونه نیست که غیر قابل عبور باشد. مهم این است که دلیلی بر عدم حجیت عام وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد در مانحن فیه چنین دلیل وجود دارد، زیرا قرینه مورد ادعی از نوع قرینه لَبّی و بنابراین متصل است و مانع از انعقاد ظهور عام در عموم می‌شود. اگر این قرینه به آن حد از قوّت باشد که ظهور عام را با تردید هم مواجه کند برای اجمال عام کافی است. چون مانع از انعقاد عام در عموم می‌شود. با این بیان روشن می‌شود که به لحاظ فتنی که عام فوق مجمل بوده شمولش نسبت به اعضای داخلی معلوم نیست.

## نتیجه

اعضاء درونی، همانند اعضای بیرونی انواع آسیبهایی یک عضو را می تواند داشته باشد؛ همانگونه که این اعضاء در معرض جراحت قرار دارد، یا در کار آیی آن نقصی به وجود آید، می تواند قطع گردد. شمول قاعده مورد بحث در این نوشته نسبت به جراحت و زوال منافع اعضای درونی تابع این است که اصل جریان این قاعده در منافع اعضای خارجی بدن را بپذیریم. اما قدر مسلم آنست که این قاعده در "قطع" اعضای خارجی جریان دارد. اما نسبت به اعضای داخلی به نظر می رسد که نظریه درست عدم جریان این قاعده باشد. مهمترین مانع برای عبور از این قاعده عبارت است از استفاده از الفاظ عموم. برای رفع این مانع از دوراه "خروج موضوعی" و "استفاده از مخصص لَبّی" بحث صورت گرفت و معلوم گردید که هر دو راه نا تمام است. در نهایت نظریه مختار این حقیر اجمال عام به لحاظ شمولش نسبت به اعضای داخلی گردید.

## پی نوشت:

- (۱). در پاره ای از کتب فقهاء متقدم نسبت به جراحت وارده بر اعضای درونی اظهار نظر شده که قائل به حکومت شده اند. ن. ک: حلّی، فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۴، ص ۷۱۷.
- (۲) رساله استفتانات، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱ (چنانکه ملاحظه می شود، در دیدگاه ایشان نیز نوعی اضطراب دیده می شود)
- (۳) برخی از فقهاء متقدم نیز به این احتمال زنده نماندن تصریح کرده اند. ن. ک. به: اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۱۱، ص ۴۵۱.

### کتابنامه:

- .....
- ابن ادریس حلی، محمد، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، ج ۳، ص ۳۹۵، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰، دوم، قم - ایران
- اردبیلی، احمد، **مجمع الفائدة و البرهان**، ج ۱۴، ص ۴۱۵، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳، اول، قم ایران
- اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، **كشف الثام و الإبهام عن قواعد الأحكام**، ج ۱۱، ص ۴۵۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۶ هـ ق
- آخوند خراسانی، محمد کاظم، **کفایة الاصول**، ص ۲۲۲، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۹، قم ایران
- بهجت، محمد تقی، **استفتائات بهجت**، ج ۴، ص ۴۸۹، دفتر آیت الله بهجت، ۱۴۲۸، اول، قم ایران
- تبریزی، جواد بن علی، **تفیح مبانی الاحکام**، کتاب الدیات، ص ۱۳۱، دار الصدیقة الشهیدة سلام الله علیها، قم - ایران، اول، ۱۴۲۸ هـ ق
- جمشیدی، مجید، **دیه و ارش**، ص ۵۲ و ۵۳، نگاه بینه، تهران، اول، ۱۳۹۰
- حاجی ده آبادی، احمد، **قواعد فقه دیات**، ص ۹۸، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، دوم، ۱۳۸۷، تهران
- حلی، جمال الدین احمد، **المهذب البارع**، ج ۵، ص ۳۴۴، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷، اول، قم - ایران
- حلی، فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف، **ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد**، ج ۴، ص ۷۱۷، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، اول، ۱۳۸۷ هـ ق
- خوئی، ابوالقاسم، **مبانی تکملة المنهاج**، ج ۲، ص ۳۴۷، مؤسسة احیاء الامام الخوئی، ۱۴۲۲، اول، قم ایران
- سبزواری، سید عبد الاعلی، **مهذب الاحکام**، ج ۲۹، ص ۲۷۲، مؤسسة المنار، ۱۴۱۳، چهارم، قم - ایران

- شهید ثانی، زین الدین، **الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية** (محشى كلاتر)، ج ۱۰، ص ۲۳۸، کتاب فروشی داوری، ۱۴۱۰، اول، قم ایران
- شهید ثانی، عاملی، زین الدین، **مسالك الافهام**، ج ۱۵، ص ۴۲۷، مؤسسة المعارف الاسلاميه، ۱۴۱۳، اول، قم - ایران
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **الهداية في الاصول و الفروع**، ص ۲۹۹، مؤسسه امام هادی (ع)، ۱۴۱۸، اول، قم - ایران
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **من لا يحضره الفقيه**، ج ۴، ص ۱۳۳، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳، دوم، قم ایران
- طوسی، محمد بن حسن، **الخلاص**، ج ۵، ص ۲۵۷، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷، اول، قم - ایران
- طوسی، محمد بن حسن، **النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى**، ص ۷۷۰، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۰، دوم، بیروت - لبنان
- طوسی، محمد بن حسن، **رجال الطوسی**، ص ۳۶۳، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۷، سوم، قم ایران
- علامه حلی، حسن بن یوسف، **تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه**، ج ۵، ص ۵۸۷، مؤسسه امام صادق ع، ۱۴۲۰، اول، قم - ایران
- علامه حلی، حسن بن یوسف، **مختلف الشیعه**، ج ۹، ص ۳۹۹ و ۴۰۰، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳، دوم، قم - ایران
- فاضل لنکرانی، محمد، **جامع المسائل**، ج ۱، ص ۵۳۷، انتشارات امیر قلم، یازدهم، قم ایران
- مظفر، محمد رضا، **اصول الفقه**، ج ۱، ص ۱۴۸، انتشارات اسماعیلیان
- معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، **مجموعه نظریات مشورتی فقهی - در امور کیفری**، ج ۱، ص ۱۲۱ (به نقل از محمد حسن مرعشی، **تقریرات درس فقه جزای**)، انتشارات جنگل، دوم، ۱۳۸۹، تهران
- مفید، محمد بن محمد، **المقنعه**، ص ۷۵۴، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳، اول، قم - ایران

مکارم شیرازی، ناصر، استفتائات جدید، ج ۱، ص ۳۹۸، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب،

۱۴۲۷، دوم، قم ایران

منتظری، حسینعلی، رساله استفتائات، ج ۱، ص ۲۷۶، بی تا، قم ایران

نائینی، محمد حسین، اجود التقریرات، ج ۱، ص ۴۷۹، انتشارات مصطفوی، ۱۳۶۸، قم ایران

نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، ص ۳۳۵، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷، قم ایران

نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۴۳، ص ۱۸۱، دار احیاء التراث

العربی، ۱۴۰۴، هفتم، بیروت - لبنان

وب سایت آیت الله مکارم شیرازی به نشانی: <http://makarem.ir/websites/farsi/estefta/>